

## آقا حسین خوانساری

### و منشآت ادبی

محمد رضا موحدی

لحاظ می شده است، ولی سایر نوشته های مصنوع - بویژه آنها که در باب تاریخ نوشته شده - احتمال پیدا کردن خوانندگانی مشتاق اما غیر حرفه ای نیز داشته اند.

مورخان ادبیات بر آنند که نوشته های مصنوع و فنی اگر چه پس از قرن نهم - آن هم به دلیل عدم توانایی نویسندگان در ایجاد آثار بدیع و دشوار - روبرو به کاهش نهاد، اما این شیوه در میان

ویژگی بارز این شیوه از نثر، کثرت لغات عربی، استفاده از آیات و احادیث و ضرب المثل ها و اشعار عربی، در آمیختگی نظم و نثر، بهره گیری فراوان از درونمایه های شعری (همچون تشبیب، استعاره، کنایه، و...)، اطاله کلام، استفاده فراوان از آرایه های ادبی و بیانی، استعمال افعال در معانی مجازی، گرایش به خیالپردازی و گریز از گزارشگری (تا آنجا که معمولاً «وصف» بر «خبر» چیرگی یابد)، نقل مترادفات ملال آور و... است. این ویژگی ها البته ممکن است که یکجا جمع نشده باشد و نیز اینکه در ادوار گوناگون نثر، شدت و خفت یافته باشد. برای نمونه گرایش نویسندگان قرن ششم و هفتم هجری به این شیوه، بسی بیشتر از سایر قرون بوده است. ر. ک: دکتر سیروس شمیس، سبک شناسی نثر، نشر میترا، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۹.

۲. مُرْسَل در لغت به معنای رها و آزاد، آمده و در اصطلاح سبک شناسی، به نوعی نثر اطلاق می شود که بیشتر مبتنی بر زبان گفتاری است و در آن به هنرورزی های شاعرانه کمتر اهتمام می رود. در این شیوه، نویسندگان از تکرار واژه و فعل ابائی ندارند و آن را مَحْضَل به فصاحت نمی دانند؛ جمله ها کوتاه است؛ آرایه های ادبی و بیانی کمتر مورد توجه است و عمده هدف نویسنده، الفای مطالب اصلی کتاب است و نه هنرنمایی و فضل فروشی.

۳. نثر بینابین، همان گونه که از نامش نیز پیداست، مربوط است به دوره ای که نویسندگان در میان دو سبک، از ویژگی های هر دو بهره جسته اند و زمینه را برای ظهور و رواج سبک جدید مهیا ساخته اند. در واقع، نثر بینابین، نثر دوره انتقال است.

ای دل همه دردی، ز کجا می آیی  
از کوی کدام دلریا می آیی  
ای گرد ز کوی کیستی، راست بگو  
بسیار به چشمم آشنا می آیی

آقا حسین خوانساری

نویسندگان عهد صفوی، عموماً بر همان سیاقی قلم زده اند که نویسندگان عهد تیموری و بسیاری از نگارندگان پس از مغول، بر آن خو کرده بودند؛ بدین معنا که بیشتر به «نثر مکلف و مصنوع» روی آورده و ساده نویسی را درون شأن خود می دانستند. نویسندگان ایرانی پس از حمله مغول و تقریباً از نیمه دوم قرن ششم، رفته رفته تحت تأثیر نفوذ فرهنگ عربی و بویژه شیوه مقامه نویسی که در میان نویسندگانی مانند قاضی حمیدالدین بلخی (در کتاب مقامات حمیدی) و سعدی شیرازی (در گلستان) و رشیدالدین وطواط (در منشآت او) و بهاءالدین منشی (در التوسل الی الترسل) و منتجب الدین جوینی (در عبثه الکثیره)، قبول عام یافته بود، از «نثر مُرْسَل»<sup>۱</sup> و حتی «نثر بینابین»<sup>۲</sup> دوری گزیدند و به «نثر فنی»<sup>۳</sup> گراییدند.

این گرایش در میان مترسلان و مُنشیان دربار شیعی تندتر داشت؛ تا آنجا که می توان گفت در میان نوشته های مصنوع و مکلف، مکتوبات منشیانه و یا ترسلات، خود جای ویژه ای دارند؛ یعنی از تکلفی دو چندان برخوردار بوده و فضل فروشی و قدرت نمایی های شاعرانه در آن بیشتر به چشم می خورد. شاید این عارضه از آن رو باشد که نوشته های مترسلان لاجرم به دست مترسلان می افتاده و در واقع کتابتی از خواص و برای خواص

رعایت بسیاری از آداب ظاهر گرایانه و حفظ وقار و متانت در رفتار می‌کنند (تا آنجا که در آن ساحت، حتی قدم زدن به‌کندی و احتیاط میسر است)، در نوشته‌های منشیه‌ها نیز خواننده باید با متانت و کندی بسیار، سطر به سطر نوشته و گاه کلمه به کلمه را طی کند و هنگام بیرون آمدن از چنان متنی، نفسی براحتی می‌کشد، گویی که از مضیقه‌ای - چونان دربار سلطان - نجات یافته است.

علامه خوانساری با بسیاری از شاعران و نویسندگان هم‌روزگار خویش، مکاتبه داشته و تعدادی اندک از آن نامه‌ها هم اینک در دست است. تنها از زبان حزین لاهیجی که چند سالی پس از وفات آقا حسین خوانساری، تذکره المعاصرین خود را به نگارش درآورده، می‌توان نام شماری از تلامذه و مریدان علامه خوانساری را که همگی از اعلام و نویسندگان بنام آن روزگار بوده‌اند، ثبت و ضبط کرد. در این کتاب هنگام یادکرد مسیح فسایی، آمده که: «آن فصیح عهد و مسیح عهد، اجل و اعظم تلامذه آقا حسین خوانساری - علیه الرحمه - است و شرفه و فضله اجل من ان یحکی واشهر من آن یذکر.»<sup>۴</sup>

نیز در ضمن شرح زندگانی محمد مسیح کاشانی، میرزا علیخان گلپایگانی، مرحوم میر نجات، میرزا معز فطرت مشهدی و ملا سعید اشرف مازندرانی، از مقام استاد علمایی خوانساری با القابی درخور یاد شده است.<sup>۵</sup> از نامه‌ای که به میرزا صائب (افصح الفصحاح) نوشته، پیداست که مناسبات ایشان، بسیار صمیمی و نزدیک بوده و حرمت یکدیگر را بسیار پاس می‌داشته‌اند. به بخشی از این نامه نظر بیفکنید:

«... اگر چه جدا کردن آن بوستان حدیقه خیال از خود بسی مشکل بود، و دل‌کنند از صحبت آن تازه نهال گلزار کمال، به غایت دشوار می‌نمود، لیکن چون خاطر محبت ذخایر، نهایت خواهشمنددی، تذکر ایشان بر وجه دلخواه در خدمت حجاب بارگاه خلاق پناه داشت؛ لاجرم همه را گل تحفه مجلس انور خاقان و هدیه محفل فردوس منظر سلیمان زمان، ساخته، به آن تقریب شمه‌ای از مکارم او صاف آن منتخب دیوان دوستی، و

علاقه مندان به ترسل تا پایان عهد صفوی و بلکه تا اوایل قاجاریه، همچنان پابرجا بوده است. مرحوم ذبیح الله صفا درباره نشر این دوره، چنین می‌نویسد: «در میان نویسندگان این عهد، بیشتر مترسلان را می‌یابیم که همان شیوه قدیم ترسل را حفظ کردند و انشاء دشوار و مزین را می‌پسندیدند، و گرنه دیگران بیشتر به نشر مرسل توجه داشتند. متن‌های تاریخی هم که با انشاء مزین در این زمان تحریر یافته، مثل کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، عادتاً حاصل کار منشیهان درباری است و اگر در جستجوی بازگشتی به زبان قرن هفتم و هشتم و شیوه نویسندگی در آن عهد باشیم، باید به آثار این دسته توجه کنیم.»<sup>۴</sup>

همچنین در کتاب سبک‌شناسی نثر درباره نثر این دوره، چنین آمده است: «در دوره صفویه، از نثر مصنوع در فرمان‌ها و منشآت و دیباچه کتب استفاده می‌شد؛ چنان‌که دیباچه کتبی از قبیل شرفنامه بدلیسی، آیین اکبری، بدایع الوقایع و عیار دانش به نثر مصنوع است. اما از کتبی که تماماً به این شیوه نوشته شده‌اند، از همه معروف‌تر عباس‌نامه وحید قزوینی و محبوب القلوب میرزا بر خوردار ترکمان‌فراهی است. باید توجه داشت که در نثر مصنوع این دوره ابداً از حلاوت و فخامت نثر فنی قرن ششم و هفتم خبری نیست و هر چه هست تکلف و تعسف و بی‌ذوقی و غلط‌پردازی است.»<sup>۵</sup>

از منشآت و نوشته‌های پراکنده‌ای که از استاد العلما آقا حسین خوانساری بر جای مانده - و هنوز زیور طبع نیافته است - پیداست که وی نیز در همان فضای ترسلات فاضلانه و مکاتبات منشیه‌ها می‌زیسته و از آن‌گزیری نداشته است. این نامه‌ها، تا آنجا که به دست ما رسیده و مورد بررسی قرار گرفته است، در موضوعات گوناگون و بیشتر در حد مکاتبات رایج میان سلاطین و بزرگان دربار شاهی است و مسائل ریز و جزئی جامعه، در آن دیده نمی‌شود.

نثر آقا حسین خوانساری آنجا که در وصف سخن یا فرارسیدن بهار یا ذکر مجلس بزمی عارفانه، قلم می‌زند، بسی دلنشین‌تر و لطیف‌تر از مواردی است که به سلطان یا از جانب سلطان رقع‌ای می‌نویسد. بر نوشته‌های منشیه‌ها او، جلال و مهابت تشریفات و تکلفات حاکم بر بارگاه شاهی، سایه افکنده و همچنان که آدمی را در چنان مصطبه‌های شاهانه، وادار به

۴. دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص دکتر محمد ترابی، ج ۳، ص ۲۰۱.  
 ۵. دکتر سیروس شمیسا، سبک‌شناسی نثر، تهران: نشر میترا، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶.  
 ۶. محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی، تذکره المعاصرین، تصحیح معصومه سالک، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۰۲.  
 ۷. همان، ص ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۸ و ...

مبالغه و اغراق نیست. در یکی از منشآت مفصل هنگام بیان «فقره ای چند در مفاخر سلاطین صفویه بر سایر پادشاهان»، چنین آورده است: «و بحمدالله والمئه که از آن روز که دست قدرت خالق ارض و سما، و فائق حب و نوا، تخم آدم کیای نوع انسان را در مزرع ایجاد فشانده و قامت قابلیت سلسله صفویه آدمیان را خلعت فاخره خلافت پوشانده، تا به امروز از اراضی طیبه اصلاص صغیه آبی کرام، و اسلاف عظام نواب همایون ما خس و خار شرک و شبهه، سر بر نرده و احدی از آحاد این فرقه سعیده تشریف ایزدی مصبوغ به صبغ فطری توحید را دمی از بر نیفکنده و از آن زمان که صرصر خزانی تفرق آرا و باد مهرگانی اختلاف اهواء بر گلشن جنت آب و هوای ملت خاتم الانبیاء - علیه التحیه والثناء - و زیده، تا به این روزگار در گلزار همیشه بهار اعتقاد این طایفه اخیار، گل جعفری مذهب حق اثنا عشری پژمردگی نپذیرفته.»

آنجا که در مدح و منقبت سلسله صفویه، سخن می گوید، سخن به اطناب و تکلفی چشم گیرتر گراییده، ولی آنجا که در وصف طبیعت یا آمدن بهار سخن می راند، لطیف تر و زیباتر نوشته است:

«باری، هواداران طره دلاویز شاهدان الفاظ، و شیفتگان کرشمه های شوخ معانی را دامان نثار گرانبار گوهرافشانی، و دیده نظاره لیزریز باده حیرانی باد، که نه بس دیر است که آن لیلی مثال، با دو صد غنچ و دلال، در این عماری زرنگار قرار گرفته، به هدی سرائی صریر خامه، متوجه سفرتهامه است.

ارباب عرفان اگر عرفات خاطر را صفا دهند بجاست و اصحاب شعور اگر مشعر مشاعر را آیین بندند، روا. اما سخت می ترسم که مبادا عکس رخسار شاهدانه این طره نگار، بار دیگر در دیوار کعبه را صنمخانه سازد، و جلوه سرشار مستانه این سرورفتار، قنادیل حرم را سر به سر پیمانه.»

در میان منشآت موجود از آقا حسین خوانساری - اگر چه هنوز پژوهشی کارشناسانه در باب صحّت انتساب برخی از آنها به آقا حسین صورت نگرفته است - چند نامه عربی نیز وجود دارد که دو مورد از مهم ترین آنها خطاب به شریف مکه است (یک بار از سوی شاه عباس دوم و دیگر از سوی میرزا مهدی اعتمادالدوله) و در آن پس از رد و بدل شدن تعارفات متداول سیاسی، دلیل فرمان شاه عباس دوم مبنی بر تعطیل موقت باب حج بیان شده و از شریف مکه خواسته تا تمهیداتی برای کوتاه کردن دست غارتگران و قطع الطريق در مسیر حجاج فراهم آید و به رفاه حاجیان - بویژه حاجیان اعزامی از ایران - بیشتر رسیدگی شود:

یکه بیت قصیده آشنایی را بر لوح عرض اقدس نگاشت، که هم پایدار تاکید قواعد اتحاد هر دو طرف باشد و هم کار گزار تجدید مبانی اعتقاد نواب کامیاب اعلی - که جان های گرامی فدایش باد - گردد، که له الحمد از شیرازه گلزار تعریف و شاداب نهال عنایت بار توصیف، منصبه ظهور رسید، هر یک از آن عذرا عذاران حی معنی و لیلی و شان قبیله سخن، مشاطگی توجهات امیدواری پیرایه حسن التفات خاطر ملکوت ناظر والا پذیرفته به کابین گرانهای آفرین و تحسین درآید.»

در برخی نامه ها، اشاراتی به موقعیت شعر و سبک رایج در دوره صفوی دیده می شود که قابل تأمل است؛ مثلاً در پایان نامه ای که به جناب میر ذوالفقار نوشته، آورده است: «در فهمیدن بعضی از فقرات، قدم طبع را پاره ای می باید فشرد، یاران ظریف خصوصاً بندگان فصیح الانامی زود به زود در معرض انکار و اعتراض در نیایند و قیاس بر شعر شعرای تازه نفرمایند، سخن من فهمیدن هنر است.»

در جایی دیگر از امیر خسرو دهلوی به نیکی تمام یاد می کند و چنین می نویسد: «والحق صیرفی خرد را در دکان امکان، نقدی از آن رواتر به دست نیامده و نقش پرداز فکرت را صورتی از آن زیباتر در لجه خیال روی نموده، مطابق این معنی، چهره گشای صور معنوی، امیر خسرو دهلوی - روح روحه - که شیرین آوایش مذاق جان تلخ کامان را شهد آسایش است و زیور معنایش عروس سخن را پیرایه آرایش، ...» آنگاه هفت بیت از یکی از مثنوی های او را نقل می کند.

از چند نامه دیگر او چنین بر می آید که میل «رو به هند آوردن» و «عزم سفر هند که در هر سر هست» به سراغ علما نیز رفته است، چرا که در چندین مورد، مضامینی در این باب آمده است:

«... فوجی پریرادگان معانی که از فراز بام خیال، آهنگ پرواز کرده، هر یک چون کیبوتر نامه بر، مکتوب شوقی از این دور گرد کشور حضور به بال بیان بسته، و در آرمگاه صفحه به جلد سیه چردگان الفاظ رفته، اکنون مانند لیلی و شان سواد هندوستان به عزم آن سرزمین بهشت آیین، در قدم کرم شبتابی جلوه می نمایند، ...»

نوشته های او آنجا که از مناقب صفویه می گوید، خالی از

۱ ... شبی خجسته تر از صبح نوروز و فرخنده تر از طالع

فیروز

شبی روشن تر از صبح سعادت

شبی چون روز شب های عبادت

با پیر خرد در کلبه احزان خود نشسته بودم و در گفتگو بر این و آن بسته، آینه دل از رنگ کدورات هیولانی و تعلقات جسمانی پرداخته و در کاخ دماغ، چراغ عقل و فانوس خیال روشن ساخته و عروسان معانی آبکار به زیب و زینت فراوان در حجله ضمیر نشانده و حوری نژادان افکار با غنچ و دلال بی پایان در صحن فردوس خاطر به خرام درآمده و بنا بر مقتضای مضمون گهربار «فاعتبروا یا اولی الابصار» از نظاره گلستان صنایع و بوستان بدایع دیده و دل آب می دادم، و خواب غفلت به سیلاب، در معنی رباعی عناصر و ترکیب بند مولید، سر تفکر به جیب فرو برده بودم، و به سر انگشت تدبیر حل عقدها می نمودم، و مانند نسیم به هر گلی در آویخته، و چون گردباد به هر خس و خاری برآمخته، از مبدعات پی به مبدع می بردم، و از مخترعات راه ها به مخترع می جستیم. گاهی دفتر غنچه به صد برگ و نوا از هم می گشادم، و از هر خورده اش چندین گنج معنی در خزینه خاطر جای می دادم، و زمانی بر صفحه نانوشتۀ جویبار نظر می انداختم، و از متاع تازه نکته های آبدار، کاروان ها به بندر خیال روان می ساختم. لحظه ای با نرگس دیده به تماشای میان شمشاد می بستیم، و طرف کلاه شکوفه بر می شکستیم. سرور دامن بر کمر می زدم، و شاخ را گل بر سر. بید مجنون را طره پریشان می کردم، صفحه گلستان را از ورق نقره شکوفه افشان. در حلقه ماتم با بنفشه به سوگواری می نشستیم، و در انجمن شادی با فواره ها به رقص بر می جستیم. داغ لاله می سوختم و چراغ گل بر می افروختم. عرق شبنم می ستردم، و زرنرگس می شمردم. خنجر سبزه صیقل می نمودم و زنگ آب می زدودم، و دمبدم و لحظه به لحظه از هر یک به تمتعی تازه و فیضی بی اندازه می رسیدم، و از ذوق مانند غنچه در پوست نمی گنجیدیم. با سرودنوش در سماع بودم و با عقل هوش در وداع. دست چنار گرفته بودم و دل از دست داده در کنار جویبار نشسته، و جویها از دیده به دامن گشاده. از خیال چشم مخمور نرگس چندان نشأه می یافتیم که در خیال ننگجد، و از اندیشه لعل پرشور غنچه آن مقدار کام بر می گرفتم که میزان اندیشه بر نسجد. از بیاض گردن شاهدان گلشن، شاهوار معنی انتخاب می کردم، و از موی افشان گلرخان چمن، صد مضمون دقیق به دست می آوردم، و در هر

۱ ... ثم المتمنی الی جنابهم ان قبل ذلك بسنين، وصل الی شرایف مسامع حضار المجلس الخاقانی ... ان قوافل الحاج والمغتمرین الآتین لطواف بیت الله الحرام الذی من دخله کان من الآمنین، القاصدین زیارة رسوله سید المرسلین والائمه الکرام المعصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - الذین یجیئون من بلادنا المحروسة - حرسها الله تعالی - یصل الیهم فی الطریق محی کثیرة بدنیه و مالیه، و یصیبهم بلایا عظیمة جسمانیة و نفسانیة من جهات مختلفه وانحاء شتی، حتی انه قد یكون یسلب منهم اللصوص والذویان ثیابهم واسلابهم و جمیع فیاکانوا به یتمتعون، و یذرونهم بالبیضاء بایدین و یحلونهم منزلة ما کانوا یحرمون ومع ذلك یتفق ایضاً فی بعض السنین ان یفوتهم الحج، اذ لم یدرکوا الموقفین، و یرجعون عراة حفاة. بحفی حنین، من اجل تسویف المباشرین لامارة الحاج فی الخروج وتأخیرهم فی الذهاب، و بسبب توقفات یقع فی اثناء الطریق، من شؤمة سماجة الاعراب و لما کان فی مثل هذه الحال لما منها من المخاطرة بالنفس والاموال ...، فلا جرّم قد صدر عن موقف السلطنة العظمی، المحکم بمنع القوافل الوفود و سد الطریق والصدود، امثالاً لامر الله و شفقة علی خلق الله و حماية للرعية و ...»

شاید بتوان گفت که مهم ترین و تا حدی زیباترین مرقومه از میان منشآت آقا حسین خوانساری - ره -، نامه ای است که تحت عنوان «قورق شراب» در میان برخی از دانشمندان معاصر، شناخته شده است. آقا حسین در این مکتوب، با بیانی شاعرانه و سرشار از مایه های شعری، انگیزه های گرایش به خمر و آسودگی از تفکر و خود را بر بال خیال رها کردن و ... را در قالب یک محاکات نفسی بر می نماید و با بهره گیری از تمام واژگانی که در خدمت می و میگزساری است، رشته سخن را به لذت حاصله از صهبای عشق و باده معرفت می کشاند و شمه ای از روحيات خود را در چنان مستی و خماری باز می گوید. آنگاه برای آنکه هیبت فقیهانه خود را نیز فرو نگذاشته باشد، به الفاظ موکده و مغلظه در ذم رفاقت با دختر رز و پرهیز از آب مویز، سخن گفته و خاتمه را به مدح ممدوح صفوی، حسن تخلص بخشیده است. به بخش هایی کوتاه از آغاز و پایان این نامه، نظر بیفکنیم:

الاتباع و فرمان واجب الاذعان محتوی بر مضمون خیر اثر و مشتمل بر نکته سعادت ثمر، که خواص و عوام به حکم «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام» دست هوس از دامن امّ الخبائث کوتاه دارند، و اجتناب از دختر رزکه مادر همه فتنه هاست واجب شمارند، عقل و هوش را که سلطان مملکت تن و فرمانفرمای اقلیم بدنند، مغلوب سرهنگ طبیعت نسازند، و چشم و گوش را که زبده ترکیب اجزای انسانی و عمده قوای هیولانی اند، خس پوش خواب غفلت و مستی نسازند، و خوش و ناخوش چاشنی باده خوشگوار از کار به در کنند، و به کام و ناکام هوای این آتش آبدار از سربنا بر اشارت مضمون بشارت آیین «ان الله یحب التوایین و یحب المتطهرین» به ماء ظهور توبه، لوث معصیت از دامن عبودیت فرو شویند، و به آب چشم اعتذار نقطه سیه کاری از صفحات صفحه رخسار اعمال بزایند، شب ها به روغن اشک ندامت، چراغ استغفار بیفروزند، و به برق آه حسرت، خرمن های گناه درهم سوزند:

چند باشی ز معاصی مزه کش  
توبه هم بی مزه ای نیست بچش

شرف صدور یافته، و عز و ورود پذیرفته، غلامان چابک دست چالاک، و چاکران قوی پشت بی باک، کمر امتنان بر میان بسته، بنای مکیده به آب رساندند و پیر مغان را خانه خراب نشانند، و سراپای خم درهم شکستند، و دست و گردن سبور را بر یکدیگر بستند:

به میخانه در سنگ بردن زدند  
کدو را نشانند و گردن زدند  
خم آبستن خمر نه ماه بود  
در آن فتنه دختر بیفکنند زود

از بس ساغر و مینا بر سنگ زدند، دل سخت خارا از شیشه نازک تر شده، و از بس باده حمرا بر زمین ریختند، لعل یاقوت با خاک راه برابر. دوران جام به آخر رسید و پیمانۀ صراحی پر گردید. جوش و خروش شیشه فرو نشست؛ گرمی بازار صبوحی درهم شکست؛ خماری شراب درد سر برد، و طفل حباب در چشم و دل پیاله مُرد. رندان باده نوش که عمرها بود با پیمانۀ پیمان درست کرده بودند، و به پیر میخانه ایمان آورده، دست بیعت به سبور داده و بر سر خم سوگند یاد نموده، اکنون رشته دوستی با سبجه چنان پیوند کرده اند که یک مو در میان نگنجد، و با سجاده کشی چنان خو گرفته اند که ترازوی اندیشه برنسنجد. حریفان پیاله زن که یک زمان از سر پل پا بر نمی داشتند

فقره موج آب، یک کتاب سخن می دیدم، و در هر نقطه حساب، صد جهان معنی سرگردان.

القصه به زبان اعجمی سوسن آشنا شدم، و خط سریانی موجه بر خواندم، و صدای آب فهمیدم، و تسبیح ریگ بردان استماع کردم. دیده کم حوصله صورت فروبستم، و چشم جهان بین معنی گشودم، و بر هر گل و خار که نظر می افکندم خار خار عشق دوست در وی می دیدم، و بر هر در و دیوار که گوش می انداختم آواز «وان من شیئی الا یسبح بحمده» می شنیدم. هر قطره که می دیدم منبع دریا، و هر ذره که می نگریستم مطلع بیضا. هر پرتوی که از دور سقی نمود، چون نزدیک می رسیدم چراغ خانه سلمی بود، و هر نقشی که در راه بود نشان ناقه لیلی

کافر و ترسا، یهود و گبر و مغ  
جمله را رو سوی آن سلطان الغ

جوش صهبا از آتش سودای او، و غلغل مینا از جوش هوای او، بر جگر پاره پاره کان الماس او ریخته، و بر چاک سینه لعل بتان نمک شور او بیخته. عقیق از دستش در سینه کندن، و فیروزه از غمش نزدیک به مردن. هوای اوست که خلیل را به نار فرستاده و حبیب را به غار؛ نوح را طوفانی کرده و یوسف را زندانی، موسی را شبان کرده و اسمعیل را قربان. در زلف دلبران پیچ و تاب انداخته، و در دل عاشقان اضطراب، ناقوس به ناله درآمده از دست و پنجه قصه رسول گره کرده او.

همه ذرات در شورند از عشق

همه افراد منصورند از عشق

بالجمله، آنچه در نهانخانه خیال و بحار نهفته به دستیاری تیشه اندیشه و پایمردی غواص فکری به سرش بردم، و هر چه در کارگاه خریف و بهار، نساج طبیعت بافته به زور سر پنجه خود مو به مویش گشاده، سر رشته همه را به دست آوردم؛ دانستم که اصل همه بجز یکی نیست، و در یگانگی او یک سر مو شکی نه...

و در پایان این نامه چنین آمده:

«... شاه صفی که دکان معدلتش تا روز بازار قیامت گشاده باد، و زایت دولتش تا قیام قیامت برپا ایستاده - من قال آمین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء یشمل البشر - حکم مطاع لازم

۱۱. به میرزا ابوالفتح .
۱۲. منه لجهة الاسطرلاب .
۱۳. دیباچه مطلع الانوار ملا محمد باقر یزدی . (که به احتمال بسیار قوی از آقا جمال یا آقا حسین خوانساری نیست .)
۱۴. درباره قورق شراب .
۱۵. گفتار آقا حسینی در وصف سخن .
۱۶. ایضا در وصف سخن .
۱۷. دیباچه بیاض .
۱۸. رقعۀ آقا حسین در تعریف بهار و رفتن زمستان .
۱۹. کتابتی از آقا حسین خوانساری به یکی از اهل هند .
۲۰. رقعۀ ای که به قاضی نظاما نوشته .
۲۱. ایضا رقعۀ ای که در باب سرما به قاضی نظاما نوشته .
۲۲. به عزیزی نوشته .
۲۳. طغرائی در جواب کاغذ سفید .
۲۴. صورت رقعۀ ای که نواب خاقان خلد آشیان - طاب تراه - شاه عباس ثانی به آقا حسین خوانساری - ره - نوشته .
۲۵. وقفنامه قرآن از آقا حسین خوانساری . (مکتوبی است که پایان آن تاریخ دارد و مورخ ۱۱۱۷ هـ . ق . است)
۲۶. وقفنامه قرآن که جهت صفی قلی بیک نوشته شده است .
۲۷. وقفنامه ای که آقا حسینی جهت میرزا رضیا نوشته است . (تاریخ پایان این وقفنامه سال ۱۰۸۳ در دارالسلطنۀ اصفهان است)
۲۸. صورت وقفنامه ای که به شکل تکراری بر حجم انبوهی از کتاب های مدرسۀ علمیۀ دروازه حسن آباد اصفهان ، نوشته شده و این از سوی شاهزاده (؟) صورت گرفته است ، به تاریخ چهارم جمادی الآخر سال ۱۱۳۰ هـ . ق .
۲۹. ظهر قرآنی به خط دختر آقا حسین خوانساری و صورت وقفنامه آن . (به تاریخ ۱۱۲۱ هـ . ق .)
۳۰. دو نوشته جهت کتابت بر روضۀ مقدسۀ حضرت (رضاع) . (این نوشته ها پس از زلزله ویرانگر سال ۱۰۸۴ هـ . ق . که موجب ویرانی بسیاری از کتیبه های آن مضجع شریف شد ، به امر سلطان سلیمان صفوی بهادر خان ، به کتیبه مبدل شد)
۳۱. مخمسی از آقا حسین خوانساری در مدح امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و چند قطعه عربی که در مدح آقا حسین سروده شده اند .

و یک لحظه از نظاره افواج امواج دیده بر نمی گرفتند ، این زمان در مساجد از آب چشم شب زنده داران بی ریا ، مانند زنده رود موج زنانست ، و طاق محراب با طاق پل یکسان ، فحمدآله ثم حمدآله .

اکنون این همه شادی و نشاط که در قدسیان می بینی ، و این همه عشرت و انبساط را که در روحانیان مشاهده می کنی ، منشأش این است ، و سوگواری زهره که سر کرده اریاب طرب و پیشوای اصحاب لهُو و لعب است علتش همین . چون این مژده جانفزا شنیدم ، از شادی دیگر خود را ندیدم ، و بیهوش افتادم ، و عنان خرد از دست دادم ، ... »

اگرچه هنوز استقرایی تمام برای یافتن نامه ها و اثبات استناد آنها به آقا حسین یا آقا جمال خوانساری صورت نگرفته ، صورت زیر ، یافته هایی است که در ضمن مجموعه ها و جنگ های گوناگون به دست آمده است .

#### فهرست منشآت آقا حسین خوانساری :

۱. به میرزا صائب افصح الفصیحایی .
۲. برای عنوان کتابت پادشاه هند (فقره ای چند در مفاخر سلاطین صفویه بر سایر پادشاهان) .
۳. از قلم آقا حسین و از سوی شاه عباس ثانی به شریف مکه .
۴. از قلم آقا حسین و از سوی میرزا مهدی اعتمادالدوله به شریف مکه .
۵. از جانب اعتمادالدوله به وزیر اعظم صوابه کاروم نوشته .
۶. رقعۀ ای از آقا حسینی به شخصی نامعلوم .
۷. سواد کتابت علامه العلمایی آقا حسین خوانساری به افضل الفضلایی مولا خلیل الله - دام ظلّه .
۸. از آقا حسین خوانساری به مولانا میرزا شروانی (که به نجف اشرف فرستاده است) .
۹. رقعۀ ای که آقا حسین خوانساری به میرغیاث حکیم نوشته .
۱۰. رقعۀ ای که جناب آقا حسینی به میر ذوالفقار نوشته .